

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره ولایت اب و جد بود و عرض شد به این که مرحوم شیخ انصاری ابتدائاً یعنی بحث‌ها را عنوان بندی نکردند. عنوان دومی که در بحث زدند، عنوانش شرطیت عدالت در پدر است، در همان پدر و جد؛ «والمشهور عدم اعتبار العدالة» که ایشان فرمودند. بعد فرمودند: «خلافاً للمحکی عن الوسیله» که در وسیله، وسیله ابن حمزه است. به مناسبت دیروز وارد کتاب ابن حمزه شدیم. البته ایشان نوشته است: «لم نعر علیہ فی الوسیله» در حاشیه محقق کتاب، لکن یک چیزی شبیه به این در باب وصی آورده شده است شاید. عرض کردم بهترین راه برای این که شناخته بشود اصل نسخه وسیله، مبسوط شیخ است؛ این‌ها توجه نکردند. این به مبسوط شیخ باید مراجعه کرد. چون وسیله عرض کردم یک فهرستی است از کل مبسوط. همان فقه تفریعی را ایشان برداشته به صورت فهرست وار پشت سر هم آورده است و قشنگ هم است انصافاً بینی و بین الله کار قشنگی را هم انجام داده است، وسیله ابن حمزه قدس الله نفسه.

علی ای حال یک عبارتی را مبسوط دارد که شاید بشود از آن، چون عبارت مبسوط را بعد شیخ می‌آورد. خود من هم نشد به مبسوط، داشتم مبسوط مراجعه بکنم، غرض به خاطر بی حالی که داریم. اما بهترین راه، البته خود عبارت به اصطلاح مرحوم ابن حمزه این است که «يعتبر فی الوسی ان یکون عدلاً»؛ در وصی نوشته است، نه در پدر. اما شاید مثلاً من فکر می‌کنم عبارتی را آورده است که مناسب با کتاب مبسوط باشد؛ در مبسوط شاید یک عبارتی هست که شاید فهمیده بشود.

والایضاح؛ ایضاح متعلق به پسر فخرالمحققین است به نام فخرالمحققین، مرد بسیار بزرگوار و جلیل‌القدر و عظیم‌الشان. البته ایضاح یک نکته‌ی عجیبی که دارد تعابیر فلسفی و اصطلاحات فلسفی را در فقه ایشان آورده است. قبل از ایشان کسی نداریم. اولین کسی که مباحث فلسفی را دخیل کرده است در فقه حالا به یک نحوی که اصطلاحات فلسفی، تعابیر فلسفی، مرحوم فخرالمحققین پسر علامه است. مرد فوق‌العاده‌ای است و بعد هم ایشان نستجیر بالله مثل اینکه تهمتی به او زدند از دستگاه به اصطلاح ایلخانیان و چه آن سلطان محمد خدا بنده و بچه‌اش و این‌ها؛ لذا ایشان بعدها مجهولاً گمنام زندگی می‌کردند مرحوم فخرالمحققین قدس الله نفسه. «و الايضاح فاشترطها فیها»؛ اشتراط عدالت کردند در آن جهت. «مستدلاً فی الاخیر»؛ این که گفتم مستدلاً فی الاخیر چون وسیله استدلال ندارد، راست است، درست است. ایضاح دارد، چرا. در ایضاح عرض کردم، ایضاح الفوائد اسم کتاب، شرح قواعد است. قواعد متعلق به پدرش علامه حلی است. البته خوب دقت کنید، فی حل مشکلات القواعد اسمش

است. ایضاح الفوائد شرح کلی قواعد نیست. جامع المقاصد شرح قواعد است، شرح کلی اش است، درست است. اما ایضاح شرح کلی نیست؛ جاهایی که علامه در قواعد گفته است «علی رأی»، «علی اشکال»، «علی تأمل»، هر جا این عبارت را دارد آنجاها را شرح داده است. دقت کردید؟ ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. ایشان کل؛ اما جامع المقاصد کل قواعد را شرح کرده است. کل مسائلی که در قواعد علامه آمده است رضوان الله تعالی علیه ایشان شرح کرده است. در این مقدمه ای به یک؛ آن وقت یک نکته دیگر، خود مرحوم فخرالمحققین اضافه بر این کتاب ایضاح، یک رساله ای شرح خطبه قواعد داده است. این اشتباه نشود این را من یک توضیح بدهم. خطبه قواعد متعلق به مرحوم پدرش را ایشان شرح داده است. این یک رساله مستقل است، ربطی به ایضاح ندارد.

ایضاح الفوائد شرح مشکلات قواعد است، یک رساله مستقلی باز نوشته شرح خطبه قواعد. یعنی خطبه کتاب را ایشان دیگر شرح داده است، آنجا شرح داده است، مشکلات ندارد آنجا. خطبه را شرح داده است و از جمله چون علامه قدس الله نفسه خیلی به این پسرش علاقه مند است، فوق العاده است. در بعضی می گوید: «جعلنی الله فداه» اصلاً خیلی عجیب و غریب است؛ علامه می گوید فدای این پسرم بشوم. غرض عبارات در این مقدمه ای که نوشته اند چاپ کردند کتاب را، عده ای از عبارات علامه آمده است درباره پسرش، پسر بزرگوارش. خیلی آدم تحت تأثیر واقع می شود واقعاً یک حالاتی بین این پدر و پسر حاکم است.

علی ای حال ایشان یک شرحی هم بر خطبه پسرش، پدرش داده است. دقت می کنید؟ و در آن خطبه این عبارت معروف که ایشان قبل از سن بلوغ، ایشان می گوید که من وقتی که در علوم عقلی و نقلی کامل شدم حساب کردم حدود یازده ساله بودم. این عبارت که می گوید صاحب ایضاح قبل از سن بلوغ به درجه اجتهاد رسیده است، این از این عبارتی است که در مقدمه شرح خطبه قواعد می گوید.

و یک نکته بسیار لطیفی را مرحوم ایضاح، مرحوم فخرالمحققین باز در همین شرح خطبه دارد که حالا واقعاً نمی دانیم واقعاً این مطلب را عن دقتاً فرموده و واقعیت دارد یا نه؛ می گوید اختلاف فتاوی پدرم در کتبش به خاطر مبانی مختلف است. اگر این مطلب راست باشد خیلی عجیب است انصافاً، نشان می دهد علامه چقدر دقیق بوده است. یعنی مرحوم علامه کتاب قواعد را نوشته است، فتاویش در این کتاب بر طبق قواعد است؛ یعنی روی قواعد بحث کرده کتاب، روایات را. روی قواعد که رسیده، یک دوره فقه را بر حسب قاعده نوشته است. اما در فرض کنید در مختلف یا در منتهی مبانی شیعه را هم دارد، نه قواعد؛ یعنی فقه را بر اساس روایات. اگر این مطلبی را که مرحوم صاحب ایضاح، مرحوم خیلی عجیب است این عبارت فخرالمحققین در شرح خطبه قواعد که اختلاف فتاوی پدرم در کتبش به اختلاف مبانی در آن کتب است. خیلی مطلب عجیبی است؛ یعنی انصافاً، یعنی علامه اینقدر ملتفت بوده است، مثلاً یک دوره فقه روی قاعده نوشته است، یک دوره فقه روی جمع بین قواعد و روایات با نظر به روایات نوشته

.....
است. خیلی قدرت علمی فوق العاده ای می خواهد. نمی دانم حالا مرحوم یا من ما بد فهمیدیم، البته چند نفر دیگر هم صحبت شده همین طور؛ یا ما بد فهمیدیم از این عبارت، یا واقعاً مرحوم فخرالمحققین یک نوع مبالغه به کار برده یا این واقعیت دارد. اگر واقعیت داشته باشد خیلی معلوم می شود مرحوم علامه قدس الله نفسه دقت نظر فوق العاده ای دارد که می تواند یک دوره فقه را بر اساس قواعد بنویسد، باز یک دوره فقه را بر اساس قواعد و روایات می نویسد که با نظر؛ دقت می کنید؟ این معلوم می شود که واقعاً یک شخصیت علمی فوق العاده است.

من کراراً عرض کرده ام ما دو نفر داریم که در حوزه های ما هنوز تأثیر بسیار فوق العاده ای دارند؛ یکی شیخ طوسی، یکی هم علامه. و نکته ی تأثیرشان غیر از حالا بزرگواری خودشان و دقت های علمی اش، مثلاً شیخ طوسی در جمیع معارف حوزه ای که ما داریم کتاب دارد. این خودش خیلی مطلب مهمی است. یعنی فرض کنید در فقه دارد، فقه تفریعی دارد، فقه ماثور دارد، در روایات دارد، در روایات متعارضه دارد، در به اصطلاح حدیث که گفته شد روایت دارد، تفسیر دارد، رجال دارد، فهرست دارد؛ یعنی واقعاً یک اعجوبه ای است. کل این ها را هم در حدود چهل و یک سال، چهل و دو سال که در بغداد بوده تألیف کرده است. کل این تألیفاتی که نوشته اند و از این جهت فقه خلاف دارد، فقه مقارن به قول عرب ها اصطلاحاً مقارن می گویند، این غلط است، مقارن درست است، لکن خب اصطلاحی که در عراق به کار می بردند فقه مقارن. فقه مقارن دارد، واقعاً هم فقه تفریعی مفصل دارد، همین مبسوطش که هشت جلد چاپ شده؛ این اگر خوب تحقیق بشود و روان شناسانه؛ به اصطلاح ریزه کاری هایش بشود شاید بیست و پنج یا سی جلد بشود که الان در هشت جلد چاپ شده است.

علامه هم نسبتاً همین طور است. به آن سعه شیخ نیست، اما انصافاً توسعه دارد و بعضی جاهایش مثلاً تذکره علامه از خلاف شیخ بهتر است، در آراء اهل سنت بهتر است. چون تذکره را علامه از این کتابی که متعلق به مغنی ابن قدامه است، البته تذکره را از مغنی نگرفته است. صاحب مغنی یک متنی دارد، پسر برادرش آن متن را شرح کرده است اسمش شرح کبیر است. کتاب تذکره بیشتر با شرح کبیر می سازد نه با خود مغنی؛ مغنی که متعلق به عموی آن صاحب شرح کبیر است.

علی ای کیف ما کان و کتب متعدد دارد، حتی شرح شمسیه دارد مرحوم علامه که به نظرم چاپ جدید نشده باشد همان چاپ قدیمش من دیدم. و بعد مثلاً در رجال دارد، در حدیث هم نوشته است که من یک کتاب مفصل نوشتم، اشاره هم به آن می کنید، حالا عملاً این کار شده یا نشده است. در فقه دارد، در اصول که مفصل دارد، خیلی مفصل تر از شیخ طوسی دارد. علی ای حال علامه انصافاً تأثیرگذاری اش در حوزه های ما خیلی زیاد است. هنوز هم زیاد است، لکن از او بیشتر مرحوم شیخ طوسی است و این دو بزرگوار خیلی در فقه ما تأثیرگذارند. خود من بیشتر تازمان شیخ طوسی و فوقش تازمان صاحب شرایع، دیگر بعدی ها را خیلی متعرض نمی شویم.

«مستدلاً فی الاخیر»؛ مراد از اخیر کتاب ایضاح متعلق به پسر علامه فخرالمحققین، «بأنها ولایه علی من لا یتول عن نفسه»؛ این که پدر می خواهد ولایت در اموال بچه بگذارد، بچه که نمی تواند از خودش کاری انجام بدهد. شارع مقدس ولایت داده است «و لا یصرف عن ماله»؛ نمی تواند کسی را از مالش جدا بکند به اصطلاح. «و یتحیل»؛ ببینید تعبیر به استحاله که یک اصطلاح فلسفی است؛ «و یتحیل من حکمه الصانع ان یجعل الفاسق امیناً علی اقراراته و اخباراته».

ببینید دو بحث می آید؛ نمی دانیم حالا مرحوم فخرالمحققین این دقت را کرده یا این دقت را نکرده یا ما این طور می فهمیم. ببینید وقتی می گوئیم فاسق می خواهد بر بچه ولی بشود دو بحث است؛ یک بحث این است که اصلاً فاسق می شود ولی بشود یا نه؟ این یک نکته است. یک نکته دیگر می گوید: لا یقبل فی اخباراته و اقراراته. یک بحث این است که کاری به آن جهت ولایت نیست؛ وقتی بگوئید من درست تصرف کردم فاسق بود قبول نمی شود خبرش.

یعنی ما دو اشکال داریم. فرض کنید مثلاً در کسی که می خواهید نماز استیجاری به او بدهید، حالا فاسق است، من باب مثال؛ می شود به فاسق نماز استیجاری داد؟ خب به حسب ظاهر اشکال ندارد، آقا فاسق است نماز می خواند. لکن وقتی می گوئید خواندم آنجا مشکل پیدا می کند. یعنی در بعضی از مطالب، اشکال سر خود شخص است به لحاظ همان حالتی که دارد، بعضی وقت ها مقام اثبات است؛ این دو تا را فرق بگذارید. روشن شد؟

یک دفعه می گوئیم آقا شخص فاسق را شما به او نماز استیجاری ندهید، این قابل اعتماد نیست، امین شما بشود نیست. یک دفعه می گوئید آقا وقتی که گفت من خواندم، این که گفت من خواندم قبول نمی توانیم بکنیم؛ مشکل این است. پس یک مشکل ثبوتی داریم، یک مشکل اثباتی داریم. دقت کردید؟

در اینجا مرحوم فخرالمحققین تعلیلش به مشکل اثباتی است و تعجب می کنم شیخ انصاری چرا دقت نفرموده اند. این معنایش این است که فی نفسه اشکال ندارد، اما اگر بگوئید من مصلحت را رعایت کردم قبول نمی شود. دقت کردید چیست؟ حرفش قبول نمی شود. یک دفعه می گوئید اصلاً نمی شود ولی بشود، چرا؟ چون فاسق است؛ اصلاً ولایتش درست نیست، دقت کردید؟ این نکته ظریفی است. مثلاً اگر شما می خواستید به یک فاسقی نماز استیجاری بدهید، آقا می گویند به فاسق نمی شود نماز استیجاری داد، این به خاطر فسقش نمی شود. یک دفعه می گوئید نه آقا اشکال ندارد، آقا فاسق فاسق است نماز می خواند؛ اما وقتی بگوئید، شما اطمینان به برائت دمه پیدا نمی کنید. دقت کردید؟

در اینجا مرحوم فخرالمحققین، نمی داند حالا مرحوم شیخ توجه کردند؟ یا مرحوم شیخ توجه نکردند؛ مرحوم شیخ می گوید: «و من یستحیل من حکمه الصانع ان یجعل الفاسق امیناً». این عبارت اگر باشد اشکال اشکال ثبوتی است. دقت فرمودید؟ یستحیل من حکمه الصانع؛ این اشکال ثبوتی است. نمی شود فاسق را امین قرار بدهد، نمی شود فاسق را بر؛ این اشکال ثبوتی است. لکن بعد می گوید: «یقبل اقراراته و اخباراته عن غیره». این اشکال اثباتی است، دقت کردید؟ این را من می خواستم توضیح بدهم که این دقت فقهی را مراعات بکنید گاهی اشکال ثبوتی است یعنی این شخص صلاحیت ندارد، گاهی اشکال سر ثبوتی نیست، وقتی می گوید من مراعات کردم، من دقت کردم، من آنچه که انجام دادم به مصلحت بود شما نمی توانید قبول کنید، ببینید این اشکال اثباتی است پس این عبارتی را که مرحوم فخرالمحققین آورده ما خیلی، بعید است که ایشان دقت نکرده باشند خیلی، چون انصافاً مرحوم فخرالمحققین خیلی دقیق است.

«و یستحیل من حکمة الصانع ان یجعل الفاسق امیناً یقبل اقراراته» این امین که یقبل اقراراته؛ اثر امانت را قبول اقرارات و اخبارات. اگر مسئله قبول اقرار و اخبار است این می شود مشکل اثباتی. دقت فرمودید؟ اگر اصلاً صلاحیت ندارد می شود مشکل ثبوتی. این یستحیل که ایشان گفته است یستحیل من حکمه الصانع؛ یستحیل می خورد به مسئله ثبوتی. یستحیل یعنی محال است؛ محال است که شارع مقدس، صانع به قول ایشان صانع، شخص امین فاسقی را امین قرار بدهد. این می شود محال ثبوتی، نکته ثبوتی. اما یقبل اقراراته و اخباراته عن غیره؛ مراد از غیر در اینجا همان صبی است؛ «مع نص القرآن علی خلافه»؛ با این که قرآن نص بر خلافتش دارد. حالا این مراد ایشان از نص قرآن چیست؟ کدام آیه است؟ کدام آیه به نظر ایشان؟

ببینید ما اینجا آمده است، مرحوم جامع المقاصد گفته است مراد از نص قرآن، نه اینکه شرح اینجا؛ «و لعله اراد بنص القرآن قوله تعالی لا ترکوا الی الظالمین، الی اشار الیها فی جامع المقاصد». ببینید این یک احتمال است. این احتمال به این است که «یستحلوا». این می خورد به مرحله ثبوتی. اما «لا یقبل اخباراته و اقراراته» می خورد به «ان جاءکم فاسق نبأ فقیبنوا». روشن است چه می خواهیم بگویم؟ حتی ایشان دارند «مع نص القرآن». این نص قرآن کدام آیه است؟ اگر این باشد که شخص فاسق نمی تواند امین بشود، نمی تواند ولی امر بشود، این به این آیه بیشتر می خورد: «لا ترکوا الی الذین ظلموا». چرا؟ چون فاسق ظالم است دیگر، از ظلم که بالاتر نیست؛ که جامع المقاصد به این آیه تمسک کرده است.

احتمال دارد چون «لا یقبل اخباراته و اقراراته»، آیه مبارکه «ان جاءکم فاسق نبأ» باشد. دقت کردید؟ این دو تا دو نکته ظریف است. «لا ترکوا الی الذین ظلموا»، البته این مطلبی را که ایشان فرمودند، بعد فرموده «فی دلالة الآیه نظر»، قبول فرمودند. ببینید دقت کنید، اصولاً ما دیروز اگر یادتان باشد بحثی را مطرح کردیم یا پریروز بود، به حساب محاور بحث های اصولی را یکی محور ملاکات و حب و بغض و این ها قرار دادیم، اراده

و کراهت، بعد مسئله جعل. یک مسئله ای است که این خیلی جای توجه دارد؛ آیا اگر ما جایی ملاکات به یک نحوی بیان بشود، حالا یا به نحو تصریح یا به نحو کنایه، ملاکات بیاید، از ملاکات می توانیم کشف جعل بکنیم یا نه؟ وجود ملاک کافی است برای کشف جعل؟ ببینید «لا ترکوا الی الذین ظلموا» نگفته است که فاسق نمی تواند ولی بشود، ملاک را می خواهد بگوید. یعنی شخصی که ظالم است، رکون به او پیدا کردیم، می شود رکون به او. این می شود جزو ملاکات. آیا از مثل آیه «ولا ترکوا الی الذین ظلموا» می توانیم در بیاوریم به اینکه نمی توانیم شخص فاسقی را ولی بچه قرار بدهیم؟ پدر اگر فاسق بود، ولی بچه بشود. این در آن که تصریح ندارد. این یک نکته بسیار بسیار مهمی است در جهات مختلفه.

یک در جهت اینکه از ملاکات ما حکم در بیاوریم، که ان شاء الله بعد مثال های دیگرش را هم عرض می کنم.

نکته دوم، نکته ای است که در آیات الاحکام این به کار برده شده است. در دنیای اسلام در طول تاریخ فقه اسلامی، این خیلی بحث مهمی بوده است. این کار را بیشتر سنی ها انجام داده اند، ما کمتر کرده ایم. از آیات سعی کردند به هر نحوی شده است از آیات یک حکمی را در بیاورند. مثلاً فرض کنید که کافر آیا دیه دارد، کافر اهل کتاب یا ندارد؟ خب یک قول داریم ده درصد، الی آخره یک قول هم داریم که دیه ی کافر با مسلمان مساوی است، که البته این قول در بین ما مردود است. این را اصلش را مثل ابوحنیفه دارد، قبل از ابوحنیفه، زید دارد و عده ای از زیدیه دارند. اخیراً هم شنیدم بعضی از آقایان حوزه این رأی را پیدا کرده اند که دیه کافر اهل کتاب مساوی است. آنکه مشهور بین اصحاب ماست، دیه مسلمان را ده هزار درهم، دیه کافر یعنی اهل کتاب را هشتصد درهم؛ یعنی یک روی دوازده و نیم.

البته این هم نکته اش این است در حقیقت این ده درصد بوده است، ده درصد. چرا؟ چون دیه در اول که زمان رسول الله بود هشت هزار درهم بود، که ده درصدش می شد هشتصد درهم. زمان عمر درهم قیمتش آمد پایین، کرده هزار درهم. عمر چون عرض کردم مثل این بازی که الان در ارز ما داریم، آن زمان هم بین درهم و دینار بود، اما خیلی بالا نمی رفت. مثلاً دینار می شد هشت درهم، نه درهم، ده درهم، من بیشترین قدری که دیدم دوازده درهم است. بین هشت تا دوازده در دوران بود، دینار در مقابل درهم. و چون در آن زمان یک مقداری قیمت درهم آمد پایین، دینار رفت بالا، کردش هشت هزار درهم را ده هزار درهم. و این توسط ائمه ما تثبیت شد، اثبات شد. لکن توسط ائمه ما دیه اهل کتاب همان هشتصد درهم ماند، آن را عوض نکردند به جای ده؛ اما در میان اهل سنت داریم ده درصد مثلاً. آن وقت در میان اهل سنت کسانی را داریم که می گویند اصلاً دیه ندارد، اصلاً کلاً.

مثلاً ابن حزم از این ها هستند. تمسک به این آیه می کنند: «أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا یستون». ببینید اصلاً این آیه چه ربطی به دیه دارد؟

آیا مسلمان با کافر مساوی هستند؟ اصلاً این چه ربطی دارد که دیه دارد؟ دقت می کنید؟ من برایتان مثال بارز زدم. یعنی بعدها در فقه اسلامی به خیلی

از آیات، پیروزیها بود اشاره کردم به آیات الاحکام که مشکلاتی دارد؛ این اشاره من به این بود. ما الان در میان آیات قرآن عده زیادی از آیات داریم که اهل سنت به آن تمسک کرده اند که این در آن هیچ واضح نیست، هیچ نکته روشنی ندارد. مثل «أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون». پس کافر دیه ندارد، «لا يستون». پس این ربطی به مقام دیه ندارد اصلاً آیه مبارکه.

ببینید «لا تركنوا الى الذين ظلموا»، «لا تركنوا»؛ این ربطی به این ندارد که فاسق می تواند امین بر مال بچه اش بشود یا نشود. پدر می شود؛ دقت می کنید؟ این اگر بخواهیم درستش بکنیم باید برویم روی ملاکات. یعنی خودش یک ملاک است؛ «لا تركنوا الى الذين ظلموا». ركون پیدا نکنید. از راه ملاکات خطاب، تشریع را جعل بکنیم. از راه ملاک. چون ما عرض کردیم در بحث قانونی، ملاک کافی نیست. این ملاک باید به مرحله حب و بغض برسد، بخواهد ملاک را، بعد مسئله اراده و کراهت برسد، اراده بکند که این اراده هم در اینجا اراده تشریعی است نه تکوینی. اراده تکوینی خودش انجام می دهد. عرض کردیم در اراده تشریعی، در اراده تکوینی دو تا است: مرید و مراد. مثلاً من می خواهم کتاب باز کنم، این مرید و مراد است، کتاب باز کردن. اما در اراده تشریعی سه تا است: مرید و مراد و مراد منته. یک مراد منته هم دارد. به بچه اش می گوید کتاب باز کن. یک مراد منته هم دارد. نکته اساسی در اراده تشریعی این است. پس باید برسد به مرحله اراده، بعد از آن به مرحله جعل برسد.

و حتی ان شاء الله اشاره کردیم بعداً شاید تفصیل بدهیم؛ حتی اگر علم به مرحله جعل پیدا بکند، لکن به مرحله ارسال رسل و انزال کتب نرسیده، آن هم حجیت ندارد، اساس ندارد. بعد هم بعد از ارسال رسل و انزال کتب باید باز به مکلف برسد. تا نرسد آثار قانونی ندارد، عقاب و ثواب ندارد؛ که به آن می گویند مرحله تنجّز. این ها توضیحاتش را عرض کردیم. یک روایت است از امیرالمؤمنین که فرمود: «ان الله سكت عن اشیاء لم يسكت عنها نسياناً». این «سكت عن اشیاء» به معنای مرحله فعلیت است. یعنی ارسال رسل نکرد. بوده «لم يسكت». «فلا تعرضوا لها»، دیگر خودتان من در آوردی چیزی نگویید. مادام ارسال رسل نشده، ممکن هم هست مرحله تنجّز اراده باشد؛ خیلی بعید است اراده تنجّز، چون «لم يسكت» به خدا نسبت داده است. بعید است مرحله تنجّز باشد، مرحله فعلیت که ارسال رسل و انزال کتب باشد.

علی ای حال این عبارتی را که مرحوم فخرالمحققین آورده «مع نص القرآن علی خلافه»، شیخ فرمود به اینکه شاید مراد از نص قرآن «لا تركنوا الى الذين ظلموا» باشد، لکن «و فی درایة الآیة نظر» عرض کردم. این را خوب دقت کنید. این را که شیخ می فرماید درست است. این یک دعوی خیلی طولانی است، یعنی صحبت یک چهارده قرن مطلب است. صحبتی هست صحبت چهارده قرن؛ و اینکه می گویم چهارده قرن خیال نکنید تعارف می کنم.

مثلاً در اینکه آیا زنی که در عده بائن است آیا نفقه دارد یا نفقه ندارد؟ خب مشهور بین فقهای ما، بین ما در آن اجماع است که نفقه ندارد بین اهل سنت هم عده زیادی قائل هستند که نفقه ندارد. آن هم سرش این است که یک خانمی بوده است نمی دانم فلان بنت قیس، خواهر آن ضحاک بنت قیس که کذا و کذا است؛ این شوهرش طلاقش می دهد، بعد به پیغمبر می گوید من کجا بروم؟ خب خانه شوهر طلاق بائن بوده است. پیغمبر می فرماید برو خانه فلان شخص که کور است، آنجا که کسی تو را نبیند. بعد این ها تمسک کردند که نفقه ندارد. لکن از عمر نقل شده است که: «کیف تعیش المرأة المسکينة المحرومة؟ کیف نخالف قول ربنا و سنة...»؛ ببینید ما در قرآن آیه ای در طلاق بائن نداریم که در نفقه اش مطرح بشود. دقت کردید؟ طلاق بائن همان سه طلاقه که «حتی تنکح زوجاً غیره»، غیر از آن ما نداریم که این نفقه او در این ایام چیست. «مع نص القرآن»؛ تمسک می کند عمر به یک «لا تترک قول ربنا».

این چرا؟ چون آیه مبارکه در باب طلاق رجعی است. «أُسْكُنُوهُنَّ» در سوره طلاق، «أُسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تَضَارَّوهُنَّ لِتَصَيِّقُوا...» الی آخر. یعنی ایشان آیه ای را که در طلاق رجعی است برداشته به طلاق بائن هم زده است. خود اهل سنت هم متوجه نشده اند که این چه گفته است آخر؟ این قول ربنا یعنی چه؟ «لا نخالف قول ربنا». این که می گویم چهارده قرن خیال نکنید مجامله می کنم. یعنی از همان عهد صحابه این مشکل پیدا شده است تا زماننا هذا. به عده ای از آیات تمسک شده است، این تمسک به مجموعه آیات، مثل آن مبنای «حسبنا کتاب الله»، به مجموعه آیاتی تمسک شده است که دلالتشان واضح نیست. حالا صحبت هایش من در آیات دیگر بیایم توضیحات بیشتری عرض می کنم. یک آیه دیگر هم مثال زدم، این قصه عمر را هم مثال زدم که تعبیر می گویم «قول ربنا»، «لا تترک قول ربنا لقول امرأة لا ندري أجهلت أم علمت». نمی دانیم این فهمیده نفهمیده، نمی شود ول بکنیم قرآن را. در حالی که آیه قرآن نداریم. بعضی از اهل سنت دیدم نوشته اند که آقا ما آیه قرآن نداریم، به چه جهت حالا می خواهیم ول بکنیم؟ یعنی ترک آیه قرآن. لکن این ملتفت نشده است، این «أُسْكُنُوهُنَّ» را اطلاق گرفته، شامل عده بائن هم گرفته؛ با اینکه در عده رجعی است اصلاً این آیه مبارکه. دقت کردید؟

پس این مطلب که از آیات قرآن، دقت کردید؟ یک مطلبی را من گفتم که این خیلی برایتان مفید است، فایده است، یک مطلبی که در این چهارده قرن محل اختلاف بین علمای اسلام، مفسرین و غیر مفسرین واقع شده است، مقدار تمسک به آیات الاحکام است. مخصوصاً عده ای از آیات هم مکی هستند که در آیات مکی تشریع کاملاً واضح نیست. مثل در شیخ انصاری در مکاسب خواندید دیگر، مثل «و الرّجز فاهجر»، رجز یعنی نجس، رجز. «و الرّجز فاهجر»؛ گفته است این «فاهجر» اطلاق دارد، یعنی چیزی که نجس است خرید و فروش نمی توان کرد. حالا ببینید «و الرّجز فاهجر»؛ خون را نمی توان خرید و فروش کرد؟ شیء نجس؛ دقت کردید؟ «و الرّجز فاهجر»؛ در آن هم نمی توان نماز خواند. آن روایت تحف العقول دارد که حتی نمی توان نگه داشت که آقای خویی می فرمایند این روایت خلاف اجماع است. مرادشان مطالبی در ارتباط با تحف العقول است. چون

در این آمده است که حتی نجس را نمی توان نگاه داشت، امساک در باب نجس می گوید: «و لا يجوز امساكها». خب آقای خویی می گوید چه اشکالی دارد شخص خونی را در خانه اش نگاه دارد، یک لیوان خون نگاه دارد، یک لیوان بول نگاه دارد، این که حرام نیست. این خیلی روایت عجیبی است. این روایت انصافاً هم روایت غریبی است که می گوید حتی امساک نجس.

می دانید امروز هم در علوم بهداشتی همین طور است؛ یعنی مثل اشیایی که نجس است، حتی در بیمارستان ها آن مثلاً دستمال هایی که خونی است را با بقیه جدا می کنند. مسئله ی خون را کلاً سعی می کنند به طور کامل از زندگی خارج کنند، می سوزانند اصلاً. به طور کلی خارج می کنند، دیگر در زباله های دیگر هم نمی ریزند. این مطلب در این روایت تحف العقول هم چیز عجیبی در این روایت تحف العقول است که اصلاً «لا يجوز امساكها، لا يحل امساكها، بيعها و لا شرائها و لا كذا و لا كذا و لا امساكها». این که آقای خویی می گوید این خلاف اجماع است، مرادشان این قسمت از روایت تحف العقول است.

به هر حال، ایشان «لعله اراد به نص القرآن آية الركون الى الظالم»، که اشاره کرد به آن در جامع المقاصد، مرحوم نائینی هم این را آورده است و اشکال کرده است، همین اشکالی که شیخ می کند. لکن مرحوم نائینی این اشکالی که من کردم نمی کند که اصولاً در دنیای اسلام یک مشکلی است و آن تمسک به آیات قرآن در احکام است. که خیلی جاها این تمسک به ذهن نمی آید. «ولا تركنوا الى الذين ظلموا» چه ربطی دارد به ولایت پدر بر فرزند؟ پدر فاسق نباشد. این چه ربطی دارد؟ و بعد هم عرض کردم عبارت خود مرحوم در ایضاح روشن نیست، اشکال ثبوتی است یا اشکال اثباتی است؟

یکی از حضار: امینی که قولش قبول نشود، ثبوتاً هم معنا ندارد.

آیت الله مددی: اثباتی می شود دیگر.

یکی از حضار: ثبوتاً آخر معنایی پیدا نمی کند که امین هم بگذارید...

آیت الله مددی: نه، ثبوتاً می گوید «يستحيل من حكمة الصانع ان يجعل الفاسق اميناً». این ثبوتی است خب.

یکی از حضار: معنای امین چیست؟

آیت الله مددی: یعنی این امانت، این مواظب اموال بچه باشد، تصرفات صحیح بکند.

یکی از حضار: قبولش بعید است.

آیت الله مددی: بعد گفت «یقبل اقراراته و اخباره». آیه ای که مخالف این است، «ان جاءکم فاسق بنبأ». آیه ای نبأ است دیگر. آن آیه ای که ناظر به اثبات است آیه نبأ است. دقت کردید؟ آیه ای که ناظر به مقام ثبوت است آیه «ولا ترکوا الی الذین ظلموا» است. من می خواهم بگویم این است که مرحوم شیخ نوشته است ناظر به آیه «لا ترکوا» است، این هم روشن نیست. دقت می کنید چه می خواهم بگویم؟ درست است می گویند مرحوم نائینی هم این مطلب را آورده و جواب داده اند که شیخ هم اشکال کرده است. لکن این روشن نیست چون عبارت ایضاح روشن نیست. اشکال ایضاح ثبوتی است یا اثباتی است؟ اگر اثباتی باشد آیه نبأ، اگر ثبوتی باشد «ولا ترکوا الی الذین ظلموا». روشن شد آقا؟

یکی از حضار: «فیتینوا» پس پذیرفته است که بعد بشود اثباتی.

آیت الله مددی: نه دیگر، «لا یقبل اقراراته و اخباراته عن غیره»، ببینید «ان جاءکم فاسق بنبأ».

«واضعف منها مما ذکره فی الايضاح من الاستحالة»؛ این تعبیر استحاله عرض کردم، این را شیخ مرحوم شیخ بله، تعبیر استحاله، کتاب ایضاح پیر از این اصطلاحات فلسفی است. اشکال فقط در اینجا نیست، چون من با ایضاح آشنایی دارم، انس دارم با کتاب ایضاح. این کتاب را مرحوم آقای بروجردی احیا کردند، چاپ نشده بود. خداوند رحمت کند مرحوم آقای کوشان پور را، حالا یک یادی هم از ایشان بکنیم، واقعاً یک موسسه خیریه بسیار خوب. کتاب های بسیار زیادی را ایشان چاپ کردند به امر مرحوم آقای بروجردی، مرد بزرگواری بود خداوند رحمتش کند. و مجانی، اصلاً شرط هم بود که مجانی باشد، نمی فروختند. این ایضاح الفوائد را موسسه مرحوم آقای کوشان پور به اجازه مرحوم بروجردی چاپ کردند. و قشنگ، کتاب خوبی است، البته احتیاج به تحقیق علمی بیشتری دارد، اما به هر حال کار خوبی شده است. آن رساله مقدمه را هم در همان جا چاپ کرده است. آن رساله ای که شرح خطبه است. این رساله شرح خطبه یک رساله است، شرح خطبه نیست، در کتاب ایضاح نبوده است. یک رساله مستقلاً است، برداشته با آن چاپ کرده است، شرح خطبه ای قواعد.

«واضعف منها ما ذکره فی الايضاح من الاستحالة اذ المحذور» می گوید مستحیل است. مرحوم شیخ جواب دادند، این را نائینی هم می فرمایند، می گوید مستحیل نیست خداوند آن را قرار می دهد، فاسق را به عنوان متولی قرار می دهد. اگر صحبتی شد که این فاسق تصرفاتش خوب نیست، حاکم شرع وارد می شود، نوبت حاکم می شود. ما عرض کردیم قاعده اش این طوری است که عده ای از امور ابتدا در دست خود شخص است. اگر اختلافی آمد به حاکم برمی گردیم. اما عده ای از امور ابتدا متعلق به حاکم است. این اصولاً در فقه اجتماعی مسئله ای مهمی است. بعضی از امور ابتدا متعلق به حاکم نیست، افراد خودشان انجام بدهند. اختلافی پیش آمد به حاکم برمی گردند. اینجا مثلاً شارع مقدس پدر را ولی قرار داده است. اگر بحث شد که این ولی فاسق است و مصلحت مراعات نمی شود و عملاً خلاف مصلحت است، حاکم دخالت می کند و بررسی می کند.

شیخ به این کلام متعرض می شوند، به جوابی که داده شده است، که حاکم دخالت می کند و بررسی می کند الی آخر مطالبی که هست. بله خب الله متعال، اینجاهایی را ما خوانده بودیم سابقاً، دیگر نمی خواهم تکرار بکنم. این بحث دوم ایشان.

بحث سوم ایشان و «هل یشرط فی تصرفاته المصلحه؟»، بحث سوم. آیا اگر می خواهد تصرف بکند مصلحت را مراعات کند یا عدم المفسده کافی است یا هیچ کدام؟ این سرّش برمی گردد به استدلال به آیهی مبارکه. آیهی مبارکه به اینکه «ولا تقرّبوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن». این چون عبارت «الا بالتی هی احسن» را دارد، یعنی مراعات مصلحت. عده ای هم گفتند خیر، لا اقل مفسده نباشد. ان شاء الله فردا.

در اینجا ما تقریباً در بحث خودمان به اینجا رسیدیم که روایات «انت و مالک لاییک» را مرحوم شیخ مطرح کرد. ما هم ان شاء الله فردا دیگر می رویم بر روی کتاب وسائل، «انت و مالک لاییک» تا اینجا رسیدیم، بحث سابق ما، این سه روز تکرار بود. ان شاء الله فردا متعرض روایات «انت و مالک لاییک» می شویم، شیخ متعرض شدند. دیگر من دیدم بخواهیم متعرض بشویم به این مقداری که شیخ فرمودند، بحث به هم می خورد. فردا از خود کتاب وسائل، کتاب تجارت، در چاپ قدیم جلد دوازدهم، در چاپ مرحوم آقای ربانی. چاپ جدید نمی دانم جلد چندم می شود، هجدهم یا هفدهم یا شانزدهم، دقت نکردم. آقایان ان شاء الله فردا از کتاب وسائل می خوانیم ان شاء الله تعالی. وسائل و جامع الاحادیث، این دو کتاب متعرض می شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

یکی از حضار: ظاهراً هر دو آیه را خود ایضاح آورده است.

آیت الله مددی: آورده است؟ آه، پس این را شیخ ندیده است. هر دو را آورده است؟

یکی از حضار: اولش «ولا ترکنوا» را در واقع اشاره فرمودند، بعدش «ان جاءکم فاسق»، بعدش هم «افمن کان مؤمناً».

آیت الله مددی: خب من عرض کردم من ندیده بودم. «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً» را گفتیم ابن حزم در بحث دیه ی کافر آورده است. آن که اصلاً ربطی ندارد، نه به دیه و نه به ولایت.

یکی از حضار: مواردی مثلاً تمسک اهل بیت به روایات، مثلاً آیات الاحکام، آیا روش فنی دارد؟ اصلاً قابل ... هست؟

آیت الله مددی: دیگر آن بحث آیات الاحکام و اینکه چه آیاتی به آن تمسک بشود یا اهل بیت تمسک کردند، آن دیگر احتیاج به بحث جداگانه دارد ان شاء الله در خلال بحث ها می گویم. چون اگر بخواهیم باز وارد آن بحث بشویم باید کلاً بحث را عوض بکنیم و به جهت دیگری برویم. الان فعلاً

با این طول و تفصیلی که مکاسب دارد فعلاً به آن نمی‌رسیم. اما در خلال مطلب می‌گوییم. آن متن عبارت ایضاح را بخوانید، ببینم چه کار کرده است ایشان.

یکی از حضار: «قال دام ظله الرابعة العدالة في الولي فاعتبرها خلاف الاقرب ذلك ...»

آیت الله مددی: این «قال» یعنی کلام مرحوم پدرش علامه.

یکی از حضار: «اقول شرط الشيخ في المبسوط والمفيد في المقنعه وابن حمزه و سلار و ابن براج عداله و استدلال ...»

آیت الله مددی: ببینید من به شما گفتم ندیده بودم. گفت شیخ در مبسوط، گفتم وسیله از مبسوط گرفته شده است. معلوم می‌شود این مطلب را از مبسوط گرفته است. ایشان مطلب را از مبسوط گرفته است؛ من عرض کردم ندیدم کتاب مبسوط را، اما وسیله مختصر مبسوط است، قاعدتاً باید در مبسوط باشد. خب اینجا مرحوم فخرالمحققین نقل می‌کند از مبسوط. بفرمایید.

یکی از حضار: «عدالة الوصى في صحة الوصية اليه لانها امانة على ماله...»

آیت الله مددی: اما عدالة الوصى نیست بحث، بحث سر پدر و مادر است، پدر و جد است، بفرمایید.

یکی از حضار: ... بالفاسق، داخل پرانتز لان الوصية ركون الى الوصى قطعاً و لا شيء من الفاسق يركن اليه لانه ظالم؛

آیت الله مددی: يُركن اليه لقوله تعالى

یکی از حضار: لقوله تعالى اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار؛ و ابن ادريس تارة شرط و تارة لم يشترط

آیت الله مددی: نه این که این عبارت نبود، و يستحيل من حكمة الصانع نبود، عبارت، آن عبارت را بیاورید، بخوانید بخوانید.

یکی از حضار: «و المصنف لم يشترطها في المختلف لانها نيابة ويتبع اختيار المنوب

آیت الله مددی: این بحث وصی است البته نه ولی، پدر را بگو، پدر و جد

یکی از حضار: همان جا گرفته است

آیت الله مددی: بعد بخوانید

یکی از حضار: و اختیار المنوب كالوكالة ففیه النظر، لانها نیابة فی حق غیر المنوب فیه اعتبار فیها العدالة كتوکیل الوکیل و توکیل الاب فی حق ولده والاصح عندی اشتراطها و هو اختیار والدی المصنف لان الوصیة یعتبر اقراره و لا شیء من الفاسق یعتبر اقراره؛ اما الاولى فظاهرة متفق علیها، و اما الثانية فلقوله تعالی ان جاءكم فاسق نبأ فتبینوا؛ و لان الفاسق لا یساوی المؤمن فلا یصح الوصیة الیه و الا ثبتت المساواة؛ اما الاولى فلقوله تعالی افمن كان مؤمنا کمن كان فاسقا لا یستون و اما الثانية فلان ... لا تعم و الا فی طاعة الـ

آیت الله مددی: این «یستحیل من حکمة الصانع» را بیاورید، این عبارت را می خواستم. خیر، این عبارتش دوبارم...

یکی از حضار: در ادامه اش است استاد استاد. و یحتمل عدمه که اب ولایت نداشته باشد، لان المقتضی لثبوت الولاية الابوة و لان شفقة الاب تمنعه عن ضیاع مال ابنة؛ در ادامه می فرمایند بخلاف الوصی الفاسق، و الاصح عندی انه لا ولاية له ما دام فاسقا، لانها ولاية علی من لا یدفع عن نفسه و لا یعرب عن حاله؛ که در کتاب مکاسب یصرف عن ماله داشت، و لا یعرب عن حاله و یستحیل من حکمة الصانع ان یجعل الفاسق امینا، یقبل اقراراته و اخباراته علی غیره مع نص القرآن علی خلافه، فان عاد عادت ولایتہ کما کانت

آیت الله مددی: به چه؟

یکی از حضار: «فان عاد عادت ولایتہ».

یکی از حضار: یعنی اگر برگشت، توبه کرد و این ها، ولایتش برمی گردد.